

سنگینا

۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹



«بادی» نامه!

از قدیم و ندیم گفته‌اند: «دو کلمه هم از مادر عروس بشنوید!» و مادر عروس امروز کسی نیست جز تیمسار فیروزآبادی، افسر متعهد و مکتب ندیده حکومت جمکران! البته مکتب‌ندیده‌ها در تاریخ تحولات نظامی جهانی بسیارند. به طور مثال ژنرال نام‌آور ویتنام «جی‌پ» مکتب ندیده بود. ولی همین ژنرال کوچک‌اندام ارتش‌های فوق‌مدرن دو امپراتوری را در سرزمین ویتنام به خاک و خون کشید. نخست ارتش استعمارگر فرانسه و سپس ارتش یانکی‌های متجاوز. یا اینکه اکثر ژنرال‌های ارتش سرخ که پوزه هیتلر را در اروپای شرقی به خاک مالیدند از انواع مکتب‌ندیده

بودند، ولی «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.» جناب ژنرال فیروزآبادی نه فقط از نوع «مکتب‌نندیده» هستند که به شاخه «جنگ‌نندیده» هم تعلق دارند! ایشان در دوره «دفاع مقدس» بجای یقه‌گیری از «صدامیان کافر»، ترجیح دادند که در پشت جبهه، تحت عنوان جهاد سازندگی جیب روستائیان کشور را بزنند، داستان سازندگی‌های «فیروزآبادی» در روستاها حکایتی است از ایثار! و به همین دلیل فرماندهی مبارزه با تهاجمات شیمیایی و اتمی و هسته‌ای از طرف «رجائی» بزرگ، سیاستمدار سترون جمکران و ریاضیدان بزرگ جهان تشیع، پس از کودتا بر علیه بنی‌صدر به ایشان سپرده شد.

خلاصه بگوئیم، از همان دوره به دلیل باد انداختن بیش از اندازه به غیب، که نتیجه حیف و میل زمین و آب و دهات و آبادی بود، فیروزآبادی به نوعی مرض «باد» گرفتار آمد. و به همین دلیل ما با بدجنسی و بدون رعایت هر گونه انسانیت و مروت در حق این ژنرال، «آی با کلاه» را از اسمش برداشته، او را «فیروز بادی» می‌خوانیم! ایشان گویا به دلیل همین «باد»، پس از یک ماه کتک‌کاری و قتل‌عام در کوچه و خیابان‌ها موقع را مغتنم شمرده، به درگاه «امام‌زمان» یک نامه نوشته‌اند! البته می‌دانیم که نامه‌نگاری در صدر اسلام خیلی رایج بود، و برای این نامه‌ها هم اسامی مناسب انتخاب می‌کردند، در این میان نامه «علی به مالک‌اشتر» خیلی معروف است. با در نظر گرفتن شرایط امروز و خصوصاً لحن «فقیه‌نواز» نامه فیروزآبادی، می‌باید آنرا نامه «فیروزآبادی به مالک‌عنتر» بخوانیم.

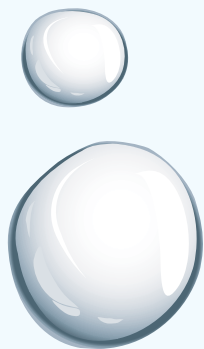
خلاصه کلام، با نگاهی به نامه «بزرگ» فیروز بادی متوجه می‌شویم که سنت صدراسلام بر حکومت جمکران حسابی سایه انداخته. آنهم چه سایه‌ای! پس از چندین روز قتل‌عام و دستگیری و شکنجه، نگارش یک «نامه» از طرف رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی و انتظامی حضور امام‌زمان الزامی بود! آقا امام‌زمان می‌بایست در جریان تحولات قرار می‌گرفتند. ما خودمان شنیدیم که ایشان می‌پرسیدند: «فیروزآبادی چی شد؟» ما هم نمی‌دانستیم. جواب نمی‌دادیم! امام‌زمان عصبانی می‌شدند و فریاد می‌زدند: «مرده‌شور اون ریخت گبرتون رو ببرن! جدم بی‌خود نمی‌گفت، جز به عرب تن مده! شما آتش‌پرست‌ها آدم بشو نیستید.» بعد هم انگشت مبارک اشاره‌شان را به سوی رهبر فرزانه که با عنترشان کنار حوض وضو می‌گرفتند منحرف کرده، می‌فرمودند: «در

این ملک فقط همین مالک‌عنتر آدم حسابی از آب درآمد!» بعد دوباره یادشان می‌آمد که فیروز بادی در میان جمع نیست! می‌زدند زیر گریه که، «فیروز بادی! مگه از من چی دیدی، چرا نامه نمی‌دی، تو می‌دونی که تورو اندازه دنیا می‌خوام...» و این بساط ادامه داشت تا همین امروز که فیروزآبادی دست به قلم برد و فرمود:

«سلام خدا و ملایک بر تو!... [سلام بر جدۀ مظلومۀ پهلو شکسته‌ات،
[... [سلام بر عموی دل شکسته]ات] سلام بر نایب بزرگوارت خمینی بت
شکن. سلام بر شهیدان [... و استوار نایب سیدعلی خامنه‌ای عزیز و
سلام [...]

اینجا بود که آقای امام‌زمان خوشحال شدند، و گفتند «علیک سلام، فیروزآبادی کجا بودی؟» ما هم از فرصت استفاده کرده از حضور امام و قوم وقبیلۀ همه‌چی شکسته‌شان مرخص شدیم و آمدیم تا وبلاگ امروز را قلمی کنیم. خوانندگان محترم می‌دانند که اگر در محضر ایشان بیش از این‌ها تعلل می‌کردیم ممکن بود بعد از چند ساعت به دلیل باد انداختن بیش از اندازه در آستین پاره این و آن خودمان هم نهایتاً عین فیروزآبادی به بیماری «باد» مبتلا شویم. زبان‌مان لال یکی از همین روزها منفجر هم می‌شدیم و یک جای‌مان می‌شکست و ... از قدیم گفته‌اند، «گذر پوست به دباغ‌خانه است!» و خلاصه کسی که خیلی «باد» می‌کند، آخر سر خواهد ترکید! برای همین در دنباله مطلب «فیروزآبادی» را در محضر امام‌زمان تنها می‌گذاریم تا با هم چاق‌سلامتی کنند، و خلاصه از روزهای خوش صدراسلام و جنگ بدر و باب‌المنذب و کازرون و رفسنجان و این‌ها برای هم داستان‌سرایی کرده، ساعاتی بخوشی بگذرانند. خودمان هم می‌آئیم سر داستان خوش «کودتا»!

همانطور که دیدیم در برنامه جدید استعماری که در ایران به مرحله اجرا گذاشته شده، سیاست‌های «مقدس» غرب دیگر نیازی به حضور رئیس‌جمهور «اصلاح‌طلب» در مسند دولتی ندارد، به عبارت دیگر استعمار خواستار تکرار تجربه ناگوار دوره خاتمی نیست. البته در ظاهر



حضور میرحسین موسوی تحت عنوان رئیس جمهور اصلاح طلب و «منتخب» می‌توانست مشروعیت جهانی برای جمهوری اسلامی کسب کند، ولی این «مشروعیت» جهانی هم در زمینه لفت‌ولیس درآمدهای نفتی برای غرب دست‌وپاگیر می‌شد، و هم این امر را الزامی می‌کرد که جهت حفظ پایه‌های فاشیستی حکومت اسلامی، غرب همچون دوره خاتمی به «بازی» زدوخوردهای روزانه اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در صحنه سیاست داخلی نیز تن در دهد. گویا از نظر غرب این گزینه زیاد «سازنده» تلقی نشده بود؛ دلایل فراوان است و در اینجا امکان بررسی آن‌ها حتی به صورت فهرست‌وار نیز وجود ندارد. به استنباط ما به همین دلیل استعمار ترجیح داده که پس از کسب «مشروعیت فرضی» برای موسوی، مشروعیتی که اساساً بر موج تبلیغات و پروپاگاندا گسترده جهانی تکیه داشت، این «رئیس‌جمهور سایه» را خارج از هر گونه مسئولیت اجرائی نیز قرار دهد.

ولی پرواضح است که در این نمایشنامه، ضمن «تطهیر» کامل باند موسوی، سیاست‌های مورد نظر استعمار از طریق همکاری‌های نزدیک محفل موسوی با گروه احمدی‌نژاد به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. ولی در این میان مسئولیت سرکوب مطبوعات، سرکوب اجتماعی، اعمال سانسور، جلوگیری از هر گونه تحول فرهنگی و علمی و هنری بر عهده احمدی‌نژاد خواهد بود! و موسوی که هیچ‌گونه مسئولیت اجرائی نیز ندارد، آزادخواه، طرفدار آزادی مطبوعات و اینترنت، طرفدار حضور «پرشور» جوانان در فعالیت‌های اجتماعی و ... قلمداد می‌شود. این نوع سیاست‌گذاری استعماری که بر اساس آن گروه‌هایی سرکوبگر از قماش سازمان مجاهدین انقلاب، مشارکت، خط‌امام و ... همگی در آن مستقیماً سهیم هستند، به هزینه اصولگرایان و به نفع موسوی و دارودسته محمدخاتمی صادره شده. مسئولیت تمامی سرکوب‌ها نیز فقط متوجه خامنه‌ای و احمدی‌نژاد خواهد بود. تبلیغات چنان کرده که حضور سه دهه عمال وابسته به محافل موسوی و خاتمی در رأس سرکوب‌ها اینک صریحاً نادیده گرفته شود.

این است خلاصه‌ای از روند آنچه «انقلاب خانوادگی» خواهیم خواند. این نوع «روابط خانوادگی» فواید فراوان دارد. نخست اینکه جهت سرکوب مطالبات واقعی ملت ایران درگیری‌هایی در سطوح مختلف، معمولاً به صورت نمایشی در شهرهای بزرگ و مراکز تجمع سازماندهی می‌شود. ایجاد وحشت در میان مردم، و باز گذاشتن هر چه بیشتر دست اوباش حکومت اسلامی در سرکوب ملت تزلزل اجتماعی را نزد شهرنشینان باز هم بیشتر خواهد کرد. اعتماد به نفسی که طی «مسابقات» به اصطلاح انتخاباتی در میان جوانان به وجود آمده

بود، با توسل به این روش‌ها به سرعت از روابط اجتماعی حذف خواهد شد. و بر اساس این طرح ضدبشری، جامعه ایران به دوران پیش از «نمایشات انتخاباتی» بازگشت داده می‌شود، با یک تفاوت عمده: استقرار گروهی از اوباش تحت عنوان آزادخواه در بطن روابط سیاسی و اجتماعی، و تأمین یک مشروعیت گسترده سیاسی برای اینان با تکیه بر مثنی آمار ساختگی!

مسئلاً امروز مشخص نیست که استعمار در آینده از گروه‌های مخالف‌نمائی که طی این «پروسه» از بطن حکومت جدا کرده و در حاشیه «قدرت رسمی» در داخل مرزها مستقر نموده، چه استفاده‌هایی صورت خواهد داد. به هر تقدیر این «نیروئی» است که در هنگامه بحران‌های سیاسی و اجتماعی می‌تواند همچون روحانیت نانخور دربار پهلوی، به ناگاه از سوراخ و سنبه‌ها سر بیرون آورده، جنبش‌های اجتماعی را همچون غائله‌ای که در ۲۲ بهمن به راه افتاد ابتر کند. و بی‌جهت نیست که تبلیغات گسترده‌ای در نظام رسانه‌های جهانی برای تثبیت موضع سیاسی و «دینی» این گروه ویژه آغاز شده. این تبلیغات در حال حاضر به نظر نمی‌آید که به این زودی‌ها به دست فراموشی سپرده شود. دلیل نیز روشن است، از یک سو احمدی‌نژاد می‌باید برای حفظ خود بر اریکه «قدرت استیجاری» اسلامی بیش از این‌ها به قدرت‌های استعماری «باج» بدهد، باجی که صورت حراج نفت خام و گاز طبیعی به خود خواهد گرفت. از سوی دیگر برای جلوگیری از نفوذ سیاست‌های غیرغربی در طیف «مخالف‌نمایان» جدیدالتأسیس، محافل غرب می‌باید موجودیت سیاسی اینان را هر چه بیشتر به عملیات کانال‌های تبلیغاتی غربی وابسته کنند؛ پروسه‌ای که زمان قابل ملاحظه‌ای می‌طلبد. حضور پیوسته منتظری، موسوی، کروبی و ... در دکان‌های تبلیغاتی غرب، و انعکاس روزانه سخنان «پوچ» و بی‌محتوای اینان به عنوان راهکار و راهبرد سیاست داخلی یکی از همین ترفندهاست.

اما در این میان چند عامل کلیدی نیز دچار تغییر کلی شده. نمی‌باید فراموش کرد که جامعه ایران دیگر نه جامعه بسته و فروهشته آریامهری در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ است، و نه جامعه مسخ و مرعوب شده دوم خرداد و سیدخندانی. امروز علیرغم سرکوب گسترده، جوانان ایران هنوز پرشورند، و این نسل جوان می‌تواند از حضور نسلی بهره گیرد که تمامی این تحولات را در عمل «زندگی» کرده، و می‌تواند این امکان را برای‌شان فراهم آورد



تا دچار انحراف و از هم گسیختگی نشوند. فراموش نکنیم که استعمار برای تحمیل الگوهای «تکراری» چاره‌ای جز تکیه بر شخصیت‌ها و روش‌های تکراری نخواهد داشت. و انتشار نامهٔ مستهجن و مسخرهٔ «سرلشکر» فیروزآبادی، که در بالا آنرا به صورت طنز به تحلیل کشیدیم، تبلور محدودیت‌های عملی استعمار در مصاف با جامعهٔ امروز ایران است.

آنان که تجربیات هولناک کودتا بر علیه بنی‌صدر و فراهم آوردن زمینهٔ قتل عام جوانان ایرانی را در سال ۱۳۶۰ به یاد دارند، بخوبی می‌دانند که «مظلوم‌نمائی» و «واژگون‌نمائی» چگونه کارساز اوباش حکومت اسلامی شده بود. اوباش جمکران که خود در گروه‌های سازمان یافته همه روزه با حملات مسلحانه به مطبوعات، سازمان‌ها، گروه‌ها و انجمن‌ها و ضرب و شتم مردم کوچه و خیابان مشغول بودند، درست همچون فیروزآبادی در کلام و گفتار و نوشتار خود مزخرفات و خزعلاتی نیز جهت توجیه «مظلوم‌نمائی» جبههٔ ارتجاع ابداع کرده بودند! در کلام و نوشتار این خودفروختگان، مقصر همان قربانیان بودند، نه جانیان و آدمکشان! روضه‌ها و زوزه‌های مستهجن جماعت دین‌فروشان را آنروزها قدیمی‌ترها خیلی خوب به یاد دارند. این همان صحنهٔ تکراری و مهوعی است که امروز در قالب «نامه‌ای به امام‌زمان» از قلم الکن «دکتر» فیروزآبادی تراوش کرده، و در سطح کشور نیز انتشار یافته. البته امثال فیروزآبادی احمق‌تر از آن‌اند که بدانند پای در چه منجلابی می‌گذارند، ولی افکار عمومی ایرانیان، خصوصاً جوانان با تکیه بر تجربیات تاریخی و اجتماعی خود از این ترفندها بخوبی آگاه است.

با این وجود این اصل را نمی‌باید بکلی از نظر دور داشت که در شرایط فعلی، بحران سیاسی حتی می‌تواند به سقوط حکومت اسلامی نیز منجر شود. به هر

تقدیر حتی در صورت حفظ موجودیت این حکومت نیز، هم‌سازی و همراهی جناح‌های مختلف و «مخالف‌نما» که به صور گوناگون توسط سیاست‌های جهانی در داخل پایه‌ریزی شده‌اند، در بطن یک ساختار پوسیده و استعماری مسلماً جوابگوی نیازهای جامعه نخواهد بود. در اینصورت حرکت به سوی یک جنبش اجتماعی و مدنی غیرقابل اجتناب شده، ادبیاتی از قماش نامه‌های فیروزآبادی اگر در نخستین ماه‌های غائلهٔ ۲۲ بهمن، کارساز و توجیه‌گر اعمال مشستی اوباش شهری شده بود، امروز فقط در مقام «وصیت‌نامه‌ای» است که ارادل محتضر پس از مرگ برای «برادران دینی‌شان» به یادگار می‌گذارند.

